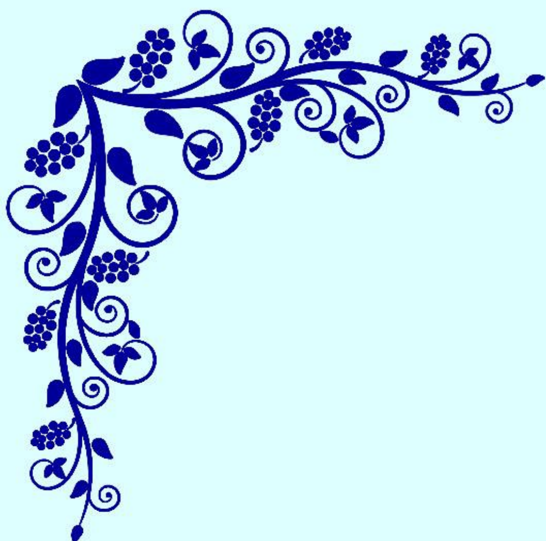
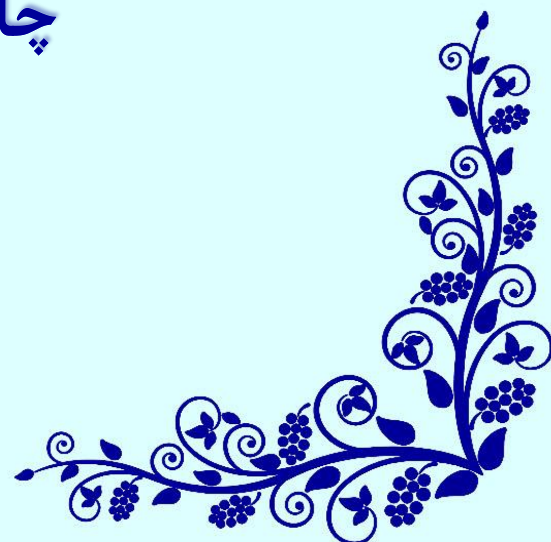


رمضان کفاش

از روضه برگشته

چاپخانه‌ی پیمان



نام دفتر : رمضان کفاش از روضه برگشته

چاپها : یکم : چاپخانه‌ی پیمان ، آبان ۱۳۲۴

پراکنش اینترنتی : یکم : مهر ۱۳۹۱ ؛ دوم : اردی‌بهشت ۱۳۹۹ ؛ سوم : اردی‌بهشت ۱۳۹۹ ؛ چهارم : خرداد ۱۴۰۳

جای پراکنش : کانال تلگرام

این دفتر از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار : زیان تعلیمات ملایان و آسیبهایی که از آنان به کشور و مردم رسیده

شمار صفحه‌ها : ۱۷

ویژگیهای بیرونی : رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵

رده‌ی ویرایش : دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی https://kasravi-ahmad.blogspot.com

کانال پاکدینی https://telegram.me/Pakdini

کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ تنها پانوشت دفتر (صفحه‌ی ۳) از ماست.

۲ـ پیکره‌ها را ما افزوده‌ایم.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود دفتر در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این دفتر بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.



بنام پاکْآفریدگار

رمضان کفاش از روضه برگشته بخانه‌ی یکی از خویشانش می‌رود. در آنجا با چند تن گفتگوهایی می‌رود که ما در اینجا می‌آوریم. آقاجلال که یکی از حاضرین بوده طرف گفتگو با کفاش می‌شود.

کفاش : آقایان جای شما خالی بود. آقاشیخ محمود فخرالاشراف موعظه داشت ، چیزهای خوبی می‌گفت.

آقاجلال : چه می‌گفت؟ از حرفهایش بخاطر داری؟.

کفاش : البته آقا ، همه را با دقت و شوق گوش داده بخاطر دارم. ما فقط برای استفاده از مسائل دینی به مسجد می‌رویم.

آقاجلال : از حرفهایی که امشب می‌گفت و بقول خودت استفاده کردی چه بود؟.

کفاش : خیلی چیزها بود ، مثلاً یک قسمت زیادی درباره‌ی پستی و خواری این دنیا و اینکه آدم نباید در فکر مال دنیا و خوشی آن باشد.

می‌گفت : دین برای خوشی و راحتی در این دنیا نیست. آدمِ بادین و ایمان در فکر آخرت است. این جهان برای کفار است برای ما نیست. ما آن دنیا را داریم.

آقاجلال : مگر این دنیا را خدا نیافریده؟!.

کفاش : چرا ، خدا آفریده ، ولی خود او هم خواسته که پست باشد و مردم با نظر تحقیر و خواری بآن نگاه کنند.

□ در این موقع حاضرین از حرف کفاش تعجب کرده بیشتر در گفتگوشان دقت می‌کنند.

آقاجلال : این حرف شما معنایش اینست که خدا کار کوچک و پستی انجام داده است ، و خودِ این حرف بی‌احترامی و توهین بخدا است. امروز اگر ما ببینیم یک نفر شخص عادی کاری بکند و بعداً بمردم بگوید این کار من پست است اهمیتی بآن ندهید ، آیا ما او را احمق نمی‌دانیم؟!.. پس چطور ممکن است از خدایی که ما او را دانا و توانا می‌شناسیم چنین کاری سر زند؟!. این صفت هوسبازی و احمقی است که شما نادانسته بخدا می‌دهید؟!.

کفاش : (با قدری اخم) پس این حرفهایی که آقایان مجتهدین و وعاظ درباره‌ی دنیا می‌گویند خدای نکرده دروغ است؟!.

آقاجلال : بعقیده‌ی من دروغ است. تو هم عقل داری در حرفهای آنها دقت کن و راست و دروغ آنها را بفهم. خدا یک قوه بآدم داده بنام عقل که حرف راست و دروغ ، خوب و بد را از هم تشخیص دهد. برای اینکه همیشه در دنیا اشخاص شیاد و دروغگو بوده و هستند که می‌خواهند مردم را گمراه کنند و از آنها بسود خویش استفاده نمایند. برای جلوگیری از این گمراهیها است که خدا عقل بما داده است که کورکورانه حرف همه کس را قبول نکنیم.

کفاش : آقا با این حرفها که نمی‌شود گفت که آنها دروغ می‌گویند. اینهمه علما و مجتهدین که از هزار سال باین طرف اینها را گفته‌اند نفهمیده‌اند؟!. در تمام کتابهای آنها نوشته شده ، چطور دروغ می‌شود؟!.

آقاجلال : من بشما گفتم به عقل خودت مراجعه کن. اگر هر حرفی که یک عده‌ی زیادی گفتند باید قبول کرد پس ما باید اول حرف بت‌پرستان را قبول کنیم زیرا عده‌ی آنها دهها برابر شیعه‌ها است. در هندوستان و ژاپن بیشتر مردم بت‌پرستند و کتابهاشان هم همه پر از حرفهای بت‌پرستی است. آن وقت تازه شیعیان از همه‌ی پیروان مذاهب در دنیا کمترند.

□ چند تن از حاضرین باهم حرف آقاجلال را تصدیق کرده می‌گویند :

... : راست می‌گویید نمی‌شود گفت که هرچه بیشتر مردم عقیده دارند درست است. تاریخ هم نشان می‌دهد که در زمان پیغمبران همه‌ی مردم گمراه بوده‌اند و پیغمبران به تنهایی آنها را راهنمایی کرده‌اند.

□ کفاش از حرف حاضرین بیشتر عصبانی شده می‌گوید :

... : پس اینهمه حرفها که ما در تمام عمرمان در پای منبر مجتهدان و وعاظ شنیده‌ایم دروغ است؟!. پس آنها که در کتابهاشان می‌نویسند : «اَلدّنیا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنّةُ الْکافِرِ»[1] نفهمیده‌اند؟!.

آقاجلال : لابد نفهمیده‌اند ، زیرا اگر می‌دانستند در یک موضوع ساده‌ای مانند این ، دچار اینهمه بیهوده‌گویی و ضد و نقیض نمی‌گشتند. حالا اگر می‌خواهید بدانید که چه اندازه این آقایان مجتهدین و آخوندها گمراه و دروغگویند گوش دهید تا برایتان بگویم.

□ حاضرین رو به آقاجلال کرده باهم می‌گویند اگر بفرمایید خیلی خوشحال می‌شویم.

آقاجلال : می‌دانید آدم یک زمانی بدنیا می‌آید و پس از مدتی کمابیش زندگانی می‌میرد. اینهمه وسایل خوشی و راحتی که در این دنیا می‌بینیم برای ما فراهم شده است.

خداوند زمین داده ، آب داده ، هوا و آفتاب هم داده است. بقیه وظیفه‌ی ما است که از آنها استفاده کنیم. یعنی آبیاری کنیم ، بکاریم ، باغ پدید آوریم ، آباد کنیم و بالاخره از نعمتهای دنیا بنفع خود سود جوییم ، خوراکهای خوشمزه بسازیم و از دانشهای امروزی سود جسته کشتی و هواپیما درست کنیم و همین طور چیزهای لازم دیگر را.

ما در تاریخ می‌خوانیم که زمانی آدمیان وسیله‌ی مسافرت نداشته‌اند و زندگانیشان بسیار ساده بوده ولی بعدها کم‌کم ترقی کرده و در سایه‌ی راهنمایی پیغمبران ، برعکس گفته‌های آخوندها ، از

۱ـ معنی : این جهان زندان دیندار (مؤمن) و بهشت بیدین (کافر) است.

دنیا بهتر و بیشتر سود جسته‌اند و بالاخره به امروز رسیده که می‌بینیم و اینهمـه اختراعـات عجیـب همه برای استفاده‌ی آدمیان درست شده است.

می‌نویسند که یکی از دستورهای دین زردشت درختکاری بوده ، می‌دانید برای چـه؟ بـرای اینکه درختهای میوه زیاد گردد و در نتیجه میوه‌های خوشمزه فراوان شود تا همه‌ی مردم از آنها استفاده کنند.

پیغمبر پاک اسلام موقعی که ظهور کرد مردم را بهمدستی و خداشناسی و آبادی‌دوستی تشویق می‌کرد و دیدیم که در یک زمان کمی دولت نیرومندی تشکیل داد و عربستان را کشور آبرومندی کرد. اینها برای چه بود؟ پیغمبر برای چه اینهمه زحمت بخودش می‌داد؟. همه‌ی این کارها برای این بود که بیشتر از جهان استفاده کنند و وقت خودشان را در عوض گذراندن در بتخانه‌ها صرف آبادی و کشت و زرع نمایند. ولی ما می‌بینیم این آخوندها و عمامه‌بسرها مردم را از پـرداختن بزنـدگانی و آراسـتن و پیراستن دنیا بازداشته ، آنها را بکارهای بی‌فایده مانند روضه‌خوانی و زیارت وامی‌دارند.

اگر با نظر عمیقی بدنیا نگاه کنیم بخوبی پوچی گفته‌های ایـن آقایـان علمـا را مـی‌فهمیم. آری می‌فهمیم که دنیا جای خوشی و راحتی است و خدا هم همین را خواسته است ولی ایـن ملایـان بـا خواست خدا مخالفت می‌کنند.

ما می‌بینیم در زمستان باران می‌بارد ، در بهار هرچه کاشته‌ایم سبز می‌شود و در پاییز محصـول آنها را برمی‌داریم.

رودخانه‌های زیادی برای آبیاری زمینها و مزارع جاری است. باغها را مشروب [=آبیاری] می‌کند و زمینهای خشک را سبز و خرّم می‌نماید. اینها برای کیست؟ خداوند اینها را برای چـه پدیـد آورده؟ آیا نه برای استفاده‌ی ماست؟ اگر ما از اینها سـود نجسـته و زنـدگانی خـود را بـا حسـرت و تلخـی بگذرانیم آیا یک‌عمر ضرر نکرده‌ایم؟ از خوشیهای جهـان اسـتفاده نکنـیم ، دنبـال زنـدگی راحـت و آبرومندی نرویم که ملایان نفهم و علمای هیچ‌نَدان گفته‌اند که نباید بدنیا اهمیت داد؟!.

می‌دانید معنی جمله‌ی «اَلدّنیا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنّةُ الْکافِرِ» که آقای کفاش گفت چیست؟ معنی آن اینست که این دنیا برای شخص مؤمن باید زندان باشد ولی برای کافرها بهشت!. نمی‌دانم کسی از شما گاهی بزندان افتاده که از وضعیت آنجا بگوید یا نه ، به هر جهت من برایتان بگویم :

زندان اتاق تاریک و کثیفی است که گناهکاران را بآنجا می‌برند. آدم در آنجا آزاد نیست ، خوراک کافی و خوب ندارد بخورد ، در رنج و زحمت است. چشمش به سبزه و باغ و تفریحگاه نمی‌خورد. خلاصه اگر بگوییم یک جهنم کوچکی است که آخوندها می‌گویند زیاد مبالغه نکرده‌ایم. آن هم زندانهای سابق که وحشتناک بودند. یک چنین جایی است که این آقایان می‌گویند شایسته‌ی مؤمن است. بطور اختصار باید بگویم مؤمن کسی است که این دنیا را بر خودش جهنم کند.

خوب فکر کنید که این آقایان ریش‌درازها چه اندازه پرت هستند. بقول بعضیها هرچه ریش دراز و عمامه بزرگتر درجه‌ی احمقی زیادتر.

دنیایی را که خداوند باین بزرگی و زیبایی آفریده و همه گونه وسایل زندگی و راحتی در آن فراهم کرده است اینها می‌گویند آدم باید در آن چنان رفتار کند که اینهمه شیرینی‌ها به دهنش زهر کشنده و مثل زندانی جلوش جلوه‌گر شود؟!.

آری چون خودشان در آباد کردن دنیا و اختراعات سودمند سهمی که ندارند دشمن آن هم هستند.

در اینجا یک چیزی یادم افتاد که نمونه‌ی خوبی است از اینکه آخوندها با همه‌ی وسایل آسایش و خوشی مخالفند و خوبست که برایتان بگویم :

می‌دانیم که سابق مردم با الاغ و شتر مسافرت می‌کردند. مثلاً یک مسافرتی که امروز در یک روز می‌شود سابق بیش از یک ماه طول می‌کشید. ولی چون در اروپا در اثر اختراعات و دانشهای تازه اتومبیل پیدا شده بود پس از مدتی تازه به ایران هم آورده بودند. آخوندها چون این اتومبیلها را دیدند فوراً شروع به هو و جنجال کرده که اینها مال کافرها است و مسلمانان نباید در آنها بنشینند ، ما مانند اجداد خودمان با همان الاغها مسافرت می‌کنیم. خلاصه تا مدتی نه خودشان سوار اتومبیل

می‌شدند نه می‌گذاشتند مردم سوار شوند تا بعد از زمانی که مردم با چشم فایـده‌ی آنهـا را دیدنـد و دیگر گوش بحرف آنها نداده سوار می‌شدند و بعدها هم خودشان بر خلاف حرف خود رفتـار کـرده و چنانکه امروز می‌بینیم بعضی از آنها دارای اتومبیل شخصی هستند.

از اینجا خوب معلوم می‌شود که بقول مردم همه‌ی حرفهاشان از روی شکم است و بـا هـر چیـز تازه مخالفت می‌کنند وگرنه هیچ آدم عاقلی راحتی اتومبیل‌سواری امـروز را بـه خرسـواری سـابق از دست نمی‌دهد. اگرچه هنوز بعضی از این آقایان از خرهای سفید دست برنداشته و یک وقت می‌بینی با عمامه‌ی سفید و سیاه سوار خر سفیدی از لاله‌زار و خیابان شاه عبور می‌کنند!

یک چیز دیگری که دروغگویی و مزدوری آنها را ثابت می‌کند اینست که خود آنهـا خوشـگذران‌تر از همه‌ی مردم هستند و اگر ما در زندگانی آنها دقت کنیم این موضـوع را بخـوبی مـی‌فهمیم. زیـرا اولاً هـر کدام آنها به یک زن و دو زن قناعت نکرده و دارای چندین زن هستند و ثانیاً تاکنون دیده نشده که کسی پول برای آنها ببرد و آقا مثلاً نصف آن را بردارد و بگوید کافی است ، تازه همه گونه تبلیغ هم بـرای پـول می‌کنند و از همه کس فقیر و غنی با بی‌شرمی از یک تومان تا … تومان پول می‌گیرند.

بهترین خوراکها و چاق‌ترین مرغها را می‌خورند. غالباً خوش‌خوری آنها در شبهای تحریم و احیـا بخوبی آشکار است. در سفره هرچه خوراکهای چرب و خوب است جلو آقا می‌گذارند. بهترین شیرینیها اول بخانه‌ی آقا فرستاده می‌شود. بقول خودشان مؤمن هم که هستند! خوب دیگر دنیا برای اینها چطور زندان است؟!. آیا خوراکهای بد می‌خورند؟ که نه ، در خانه خدمتکار کم دارند؟ که نه ، مثل بیشتر مردم در یک اتاق زندگانی می‌کنند؟ که هم نه ، از همه مهمتر گاهی بخود رنج پول درآوردن و روزی فراهم کردن داده‌اند؟ که باز هم نه ، پس چه زندانی است که برای خودِ مؤمنشان نباشد ولی بـرای بقـال و کارگر که از خرج روزانه‌اش می‌گیرد و باو می‌دهد ، باشد؟!. راستی که دنیا برای اینها بهشت است و بنا بگفته‌ی خودشان که می‌گویند دنیا بهشت کافرها است خودشان کافرند. راستی چقدر بیدادگرانه است کسی زحمت‌نکشیده اینهمه خوشیها بکند و جیب مردم را به عناوین مختلفه خالی بنماید.

🗒 در این موقع که حاضرین از حرفهای آقاجلال بسیار تکان خورده بودند یکی از آنها که پسر کدخدای دهی بود طاقت نیاورده حرف آقاجلال را برید و گفت :

کدخدازاده : چون حرف از پول‌گیری آخوندها بمیان آمد می‌خواهم تا یادم نرفته یک موضوعی را بگویم. البته باید ببخشید که حرفتان را قطع کردم.

در آنجایی که ما هستیم هر سال یک عده از این آقایان بنام امر بمعروف و گرفتن وجوهات به دهات می‌آیند. خدا می‌داند به چه حقه‌هایی پول از این دهاتیان ساده می‌گیرند و در حقیقت هر سالی چند بار این بیچارگان را لخت می‌کنند. دهاتی بیچاره که از کار سالیانه‌ی خود قدری پول یا جنس بدست آورده است گول نیرنگ اینها را می‌خورد و بنام خمس و زکات و سهم امام و رد مظالم کیسه‌ی خود را خالی می‌کند.

بیچاره آن زن و بچه‌های دهاتی که آرزوی یک پیراهن کرباس دارند و این آقایان علمای خداناشناس با کمال بی‌شرمی جیب آنها را تهی می‌نمایند.

🗒 در اینجا یکی از حاضرین که مسن‌تر است دنباله‌ی حرف کدخدازاده را گرفته می‌گوید :

... : چقدر تأثرآور است وقتی که انسان می‌بیند تازه دست از بقیه‌ی دارایی این بیچاره‌ها هم نمی‌کشند و آنها را تحریک می‌کنند که بزیارت روند و بقیه‌ی داراییشان هم به آقایانی که در نجف و کربلا هستند بدهند. خودشان می‌برند و قسمت آقایان را هم به نجف می‌فرستند.

دهاتی بیچاره در موقع برگشتن هیچ ندارد و مجبور است با گدایی هم که بشود با دست خالی و چهره‌ی محزون بخانه‌ی خویش برگردد و بر زن و فرزندانش که همه گونه آرزو دارند گرسنه وارد شود.

🗒 در این موقع پیرمرد از فرط احساسات دستهای خود را به آسمان بلند می‌کند و می‌گوید :

... : خدایا ! اینان چه پیشوایان دغلکاری هستند که ما را اینطور دست انداخته‌اند؟!. سایه‌ی اینها را از سر ما کوتاه کن.

⬚ سپس رو به آقاجلال و دیگر جوانها که بودند کرده و می‌گوید :

بیشتر ، این کار شما جوانهاست که خودتان و فرزندانتان را از دام این شیادان نجات دهید. من با این پیری هرچه از دستم برآید دریغ نمی‌کنم.

⬚ آقاجلال آهسته نگاهی به کفاش کرده و می‌بیند که در فکر فرورفته و مثل کسی است که بهت‌زده و به اشتباه خود پی برده باشد ، سپس بحرفهای خود ادامه می‌دهد.

آقاجلال : چنانکه گفتم برای زندگانی ، ما احتیاج بخوراک ، پوشاک ، خانه و وسایل مختلفه‌ی مسافرت و غیره داریم. خوراک می‌خواهیم بخوریم ، لباس می‌خواهیم بپوشیم ، اتومبیل می‌خواهیم مسافرت کنیم و همچنان دیگر احتیاجات ، و از طرفی هم می‌بینیم که همه گونه وسیله و خوردنیها نیز در همین دنیا برای ما فراهم شده است. بنابراین در اینجا کاملاً آشکار است که وظیفه‌ی ما چیست و باید بکوشیم که از بهترین وسایل استفاده نماییم و اصلاً معنی زندگانی هم همین است. یعنی ما احتیاجات خودمان را از بهترین وسایل و خوراک خود را از خوشمزه‌ترین نعمتها بدست آوریم.

برای اینکه مطلب بهتر روشن شود خوب است وضعیت یک کشور اروپایی یا آمریکایی را در نظر بیاوریم و با کشور خودمان مقایسه کنیم تا ببینیم چقدر فرق است بین ملتی که بزندگانی و دنیا اهمیت می‌دهد با ما که اینطور بجهان و زندگی بی‌علاقه‌ایم.

می‌نویسند در کشور آمریکا عمارتهای صد و صدوچهل طبقه هست ولی در کشور ما بیچاره دهاتیها هنوز در خانه‌های کوچک و پست گِلی زندگی می‌کنند.

در شهر نیویورک چنانکه می‌نویسند هر چهار نفر یک اتومبیل دارند. ولی در کشور ما بجز در شهرها اگر اتومبیلی از دهی عبور کند مردمِ ده مثل اینکه چیز تازه و عجیبی دیده باشند دور تا دور اتومبیل را گرفته و از نگاه بآن شوق و لذت می‌برند.

بتازگی دانشمندان آمریکا یک نوع اسفالت اختراع کرده‌اند که با مختصر رطوبتی اگر تماس پیدا

کند یک مادّه‌ی ضدعفونی که میکربها را می‌کشد تولید می‌نماید و از این جهت از اغلب بیماریها که از زمین تولید می‌شد خود بخود جلوگیری بعمل می‌آید. مثلاً اگر کسی بیفتد و دستش خون بیاید فوراً آن مادّه‌ی ضدعفونی درست می‌شود و میکرب در زخم شخص داخل نمی‌شود. این آمریکا است که بقول آخوندها مردمش کافرند ولی اینطور خدمت دنیا می‌کنند. اما در کشور ما هنوز بیشتر مردم اعتقاد بدکتر و دوا و میکرب ندارند و هنوز با فال و جادو معالجه می‌کنند و فال و دعا هم کار خود این آقایان است. این بود مقایسه‌ی مختصری بین خودمان با ملت آمریکا.

می‌دانید چرا این آخوندها می‌گویند این دنیا برای کافرها است یا نه؟ اگر نمی‌دانید برایتان بگویم :

چون آخوندها خودشان کار نمی‌کنند و در فکر آبادی کشور و آسودگی مردم نیستند و از طرفی هم می‌بینند که مردم کشورهای دیگر که بقول آنها کافرند از زندگانی به بهترین وجهی استفاده می‌نمایند ، فکر می‌کنند که ممکن است مردم از آنها بپرسند پس شما چه پیشوایی هستید که ما را اینطور بدبخت کرده‌اید.

برای جواب باین سؤال مردم است که بدجنسها قبلاً جواب آن را ساخته‌اند که بگویند آنها را که می‌بینید خوش می‌گذرانند و زندگانی راحت دارند برای اینست که کافرند.

اصلاً این ملایان چه در قدیم و چه اکنون بواسطه‌ی همین افکار پوچشان در زندگانی عقب بوده و اینست که این دلیل بی‌معنی را ساخته‌اند. عیناً مَثَل اینها همانست که می‌گویند : «روباه دستش به انگور نمی‌رسد می‌گوید ترش است».

بیچاره مردم ساده‌دل که گرفتار دام اینها شده‌اند و حق چون و چرا هم ندارند و باید بدون دلیل هر حرفی که آنها بزنند بپذیرند و بکار بندند.

□ در این موقع یکی از حاضرین رو به آقاجلال کرده گفت :

... : چند شب پیش من پای منبر یکی از روضه‌خوانها بودم ، چون تا امروز که این حرفها را از شما

می‌شنوم از کسی نشنیده بودم مثل همه مرید آخوندها بوده و حرفهاشان را با شوق گوش می‌دادم. درست یاد دارم آن شب روضه‌خوان می‌گفت چون بتازگی کسی پیدا شده بنام کسروی و بر ضد دین حرف می‌زند وظیفه‌ی مردم است که بحرف او اصلاً گوش نداده و بدون چون و چرا حرف علما را بپذیرند و برای مسلمانان امروز واجب است که در گفته‌های علما ابداً چون و چرا نکنند تا دین از بین نرود.



احمد کسروی

بنده همان شب در فکر رفتم که چرا این آقا اینقدر اصرار دارد که کسی در حرفهای آنها چون و چرا نکند؟ و نیز چرا اصرار می‌کند که کسی بحرفهای کسروی حتا گوش هم ندهد! مگر حرفهای او چطور است که آدم تا گوش بدهد تأثیر می‌کند. اینبود که می‌خواهم از شما بپرسم. اگر زحمت نیست بسیار ممنون می‌شوم که جواب بدهید. لابد همه‌ی آقایان مایل هستند که علتش را بفهمند؟.

☐ همه‌ی حاضرین جواب دادند البته ما هم متشکر می‌شویم ، اگر آقاجلال با حرفهای پرمغز خود بیشتر ما را راهنمایی کند.

آقاجلال : اول در این باره گفتگو کنیم که چرا آخوندها ، رویهم‌رفته همه‌ی علمای دین

می‌گویند باید بدون چون و چرا حرف ما را قبول کرد و یا بقول خودشان می‌گویند دین تعبدی است و باید مقلّدِ مجتهدی بود.

یک مثلی می‌زنم که خوب روشن شوید :

بخاطر دارید موقعی که دولت برای بقالها و دکانداران سنگ کیلو درست نمود و آنها را از استعمال پاره‌سنگهای دیگر ممنوع کرد تا مدتی نمی‌پذیرفتند و پنهانی همان سنگهای سابق را بکار می‌بردند. دولت می‌خواست که همه‌ی سنگهای متحدالشکل آهنی که روی آن وزنش هم نوشته شده بود استعمال کنند تا از کم‌فروشی جلوگیری شود و مردم نیز که چیز می‌خرند آن سنگها را بشناسند ، ولی بعضی از این دکانداران که چندین رقم سنگ داشتند و غالباً در موقع کشیدنِ جنس سنگهای کم‌وزن خود را می‌گذاشتند با این کار دولت مخالفت می‌کردند. در صورتی که ما می‌دانیم دولت فقط برای راحتی و جلوگیری از تقلب این کار را کرده بود. پس آن کسی که سنگ کیلو را قبول نمی‌کرد معلوم بود که می‌خواهد کم‌فروشی کند و می‌دید اگر کیلو را قبول کند دیگر نمی‌تواند آن سنگهای کم‌وزن خود را بکار برد.

کار آخوندها و علمای دین ما هم اینطور است. اینها هم می‌بینند اگر عقل و قضاوت آن را قبول کنند و مردم را به پیروی از خِرد وادارند دیگر حرف چرند و بیهوده نمی‌توانند بزنند و تازه اگر هم زدند کسی از آنها قبول نمی‌کند. آمدند و گفتند پس چه کنیم که هر حرفی دلمان خواست بزنیم و افسار مردم را در دست بگیریم و آنها هم قبول نمایند. اینبود گفتند می‌گوییم در دین با عقل نمی‌شود گفتگو کرد و مسایل دینی را فقط باید از عالم و مجتهد پرسید و هرچه او گفت قبول و هر کاری او کرد تقلید او نمود اینست که این نقشه را کشیدند و بمردم گفتند که مسایل دینی را باید از مجتهد زمان یاد گرفت و مثل مرده که اختیارش دست مرده‌شو است شما هم سر به عالِم و مجتهد سپارید و کورکورانه حرفهای او را قبول کنید. آن جمله که می‌گویند دین تعبدی است از اینجا سرچشمه گرفته است.

ببینید چقدر حقه‌بازی و نیرنگ بکار می‌برند تا کار خودشان را جلو بیندازند!! وگرنه اگر حرفهای اینها معقول بود دیگر چرا می‌گفتند باید تعبدی دین را قبول کرد.

کفاش : ببخشید آقا ، می‌خواهم یک سئوال دیگر بکنم. این حرفهای شما خوش‌بینی مرا نسبت به آخوندها دارد کم می‌کند. اجازه می‌فرمایید؟

آقاجلال : بفرمایید خیلی خوشحال می‌شوم.

کفاش : آنها می‌گویند چون شما علم دین ندارید از این جهت است کـه نمی‌توانیـد در مسـایل وارد شوید.

آقاجلال : این حرفشان هم برای حقه‌بازی و گیج کردن مردم است زیرا اگر شما علم دین ندارید و نمی‌توانید در خوب و بد مسایل دینی قضاوت کنید ، دیگر از کجا می‌فهمید که حرف این آقایـان درسـت است؟! اصلاً کسی که خوب و بد چیزی را تشخیص ندهد چطور می‌تواند آن را قبـول کنـد؟! آدم مـوقعی یک حرفی را قبول می‌کند که به عقلش درست بیاید و بفهمد که آن حرف راست است.

از طرف دیگر ، دروغ بودن این حرفشان از جای دیگری هم معلوم می‌شود. زیرا مـا مـی‌دانیم در موقعی که پیغمبر پاک اسلام آمد همه‌ی مردم عربستان بت‌پرست و سـاده و بی‌سـواد بودنـد ، پـس چطور آنها که علم دین نداشتند و حتا خواندن و نوشتن هم اغلب نمی‌دانسـتند حرفهـای پیغمبـر و مسایل دینی را فهمیدند ، اما ما امروز نمی‌فهمیم؟! مگر نشنیده‌اید که می‌گویند پیغمبر برای عربهای ساده ، دین اسلام را شرح می‌داد که همه می‌فهمیدند و قبول هم کردند. می‌دانید چرا ؟ بـرای اینکـه پیغمبر اسلام اول‌کاری که کرد مردم را به پیروی از عقل دعوت کرد. بمردم می‌گفت شما اگر عقلتان را قاضی کنید می‌فهمید که از یک سنگ یا چوب که خودتان تراشیده‌اید کاری سـاخته نیسـت. کـار بدست کسی است که شما و این دنیا را ساخته است. اینبود چون حرفهای ساده و معقولی بـود همـه پذیرفتند و مسلمان هم شدند. باندازه‌ی امروز هم آخوند و عمامه‌بسر نداشتند.

در قرآن بارها پیغمبر خطاب بمردم می‌گوید آیا فکر نمی‌کنید؟ آیـا عقلتـان را بکـار نمی‌بریـد؟ «أفَلا یَتَدَبّرُونَ» ، «أفَلا تَعْقِلُونَ».

ولی چنانکه می‌بینیم این علما حرف پیغمبر را برعکس کرده و اصلاً با عقل مخالفند و بر روی همـین

اصل هم هست که دین اسلام را خود این آقایان خراب کردند که از صد ، یکی امروز درست اعتقـادی بـه دین ندارد. زیرا هر حرفی که اینها می‌زنند نه با عقل می‌سازد و نه با علم و بدتر از همه که بخدا و پیغمبـر هم نسبت می‌دهند. تا دنیا بوده کارها براهنمایی عقل پیش می‌رفته نه با تقلید و تعبد.

خلاصه این بود علت اینکه می‌گویند دین را باید از مجتهد تقلید کرد و چنانکـه روشـن کـردیم فقط و فقط منظورشان اینست که افسار مـردم را در دسـت داشـته باشـند ، پـول آنهـا را بگیرنـد و زحمت‌نکشیده خوش بگذرانند و مردم هم چیزی نگویند و بازخواست نکنند.

حالا برویم ببینیم چرا این آخوندها و علما ، چه در نجف و چه در ایران مردم را حتـا از شـنیدن حرفهای کسروی هم منع می‌کنند. راستی ببینیم مگر این مرد چه می‌گوید که اینقدر این آخوندها و ملاها بدست و پا افتاده‌اند. در اینجا هم یک تکه از تاریخ برایتان بگویم :

همه بخاطر داریم موقعی که پهلوی تازه بر سر کار آمده بود و شروع به اقداماتی کرد و خواسـت وضعیت کشور را آبرومند نماید همین آخوندها بجنب و جوش افتادند و نارضایتی کردند زیرا پیش از پهلوی این آقایان دستگاههای مفتخواری بزرگی داشتند ولی چون پهلوی مدارس تازه باز کرد و مردم را به تحصیل علوم جدید تشویق نمود ، علما ملتفت شدند که اگر اینطـور باشـد و مـردم سـواد یـاد بگیرند و فهمیده شوند دیگر چون خودشان می‌توانند بخوانند و بنویسند بحرف آنهـا گـوش نـداده و بدتر از همه اینکه چون کتابهای آنها در دست باسوادها بیفتد مفتضح می‌شوند. زیرا همه‌ی کتابهاشان دروغ و حکایتهای باورنکردنی از معجزه ، غیب‌گویی و کرامات است.

اینبود شروع بمخالفت با پهلوی کردند و در بین مردم هُو انداختند که بابی است ولی چنانکه دیـدیم موفق نشدند و در زمان رضاشاه بی‌اندازه کارشان کساد بود. بطـوری کـه عـده‌ی زیـادی از آنهـا از لبـاس آخوندی بیرون آمده در عدلیه و دیگر ادارات دولتی یعنی همان اداراتی که در اول مخالف آن بودند و آنهـا را دستگاه ظَلَمه می‌نامیدند شروع بکار کردند ، و این خود بهترین دلیل است که تـا زورشـان می‌رسـد بـا همه چیز دشمنی می‌نمایند ولی وقتی که دیدند نمی‌شود خودشان هم آنها را قبول می‌کنند.



رضاشاه

(رضاشاه با جلوگیری از ملایان و نمایشهای محرمی جایی برای خود در تاریخ شیعیگری باز کرده است.)

اما از چهار سال پیش که پهلوی رفت دو مرتبه سر و کله‌ی آنها پیدا شد و از نجف که مرکزشان است آمدند و همانهایی هم که در ادارات کار می‌کردند اغلب بیرون آمده دو مرتبه در رخت آخوندی رفتند و شروع به روضه‌خوانی و بد گفتن بدولت و شاه سابق نمودند.

منظورم از این حرفها این است که این آقایان تا می‌بینند کسی پیدا شده می‌خواهد دستگاه آنها را بهم زند و با کارش باعث کسادی بازار آنها می‌شود فوراً او را کافر و خداناشناس معرفی می‌کنند و در اطرافش حرفهای دروغ منتشر می‌کنند و او را بی‌دین خوانده تکفیر می‌نمایند. حالا حکایت کسروی هم همین طور است.

این کسروی یک نفر آذربایجانی است و دارای سواد عربی کامل است و معنی قرآن و حقیقت دین اسلام را خیلی بهتر از مجتهدین و علما می‌داند و چون همه‌ی کتابهای دینی و احادیث و اخبار را خوانده است از این جهت به حقه‌بازی و دروغگویی آخوندها پی برده و برای اینکه مردم را از اسرار حیله و نیرنگ آنها مطلع سازد و ثابت کند حرفهایی که اینها می‌زنند همه بر ضد دین اسلام است کتابهایی نوشته و از خود آخوندها جواب خواسته و کتابهایش را خودش به نجف و دیگر جاها که

آخوندها زیاد هستند فرستاده که جواب بدهند ولی تاکنون که ده الی ۱۲ سال است هیچ جوابی نداده‌اند. چون حرفهای این مرد همه با دلیل است و مردم را به پیروی از عقل وامی‌دارد در مدت کمی در همه جا مشهور شده و نوشته‌هایش با سرعت فروش می‌رود. چنانکه الان پیروانش در پنجاه شهرستان ایران تشکیلات دارند و حتا در خارجه هم معروف شده و پیرو دارد.

خلاصه مردم را سخت تکان داده و چون مفتخواری آخوندها را به رخشان کشیده همه جا حرف او و کتابهایش درمیانست.

ولی آخوندها چون دیدند که بسرعت مریدانشان دارند متفرق می‌شوند بدست و پا افتاده شروع به هو و جنجال کرده از نجف و قم تلگرافها بدولت کردند. اما هیچ سودی نداد. حالا خودشان بین مردم افتاده دروغ می‌سازند که اینها دین ندارند و کافرند ، قرآن می‌سوزانند و هزارها دروغ دیگر که آدم از گفتنش شرم می‌کند ، تنها برای اینکه مردم را نسبت باو بدبین کنند و نگزارند مریدانشان پراکنده شده دستگاه مفتخواریشان از بین برود. اصل قضیه این است که آنها با کور کردن مردم می‌خواهند کار خودشان را بکنند ولی این مرد می‌خواهد مردم را نسبت بکارهای آنها آگاه و روشن سازد.

کسروی می‌گوید اینهمه کارگر ، عمله و بقال ، که روزها زحمت می‌کشند و پولی بدست می‌آورند چه سبب دارد که آخوندها پول آنها را بگیرند و خرج خودشان بکنند؟! بعوض اینکه وسایل آسایش و رفاه مردم را آماده کنند انصاف است که بنام خمس و زکات و سهم امام پول آنها را بگیرند و هیچ کاری هم جز روضه‌خوانی و دروغگویی برای آنها نکنند؟ آیا عدالت و انصاف باین عمل ظالمانه حکم می‌کنند؟!.

چند سال پیش که تیفوس آمده بود و عده‌ی زیادی از مردم را کشت چطور این آقایان که سالیان دراز از مردم استفاده کرده و پولهای زیادی گرفته بودند هیچ کمکی نکرده و حتا یک سوزن یا دوا هم خرج او نکردند تا اینکه خارجیها که بقول آنها کافرند بما کمک کردند و عده‌ی زیادی را از مرگ نجات دادند. پس این پولها را برای چه می‌گیرند؟!.. فقط خودشان بخورند؟!.

به هر جهت سرتان را بیشتر درد نیاورم ، اساس مخالفت آخوندها با کسروی و پیروانش ، بر سر گمراه

کردن مردم و مفتخواری است و آخوندها هم زور می‌زنند که دستگاه گمراه‌کننده‌ی خودشان را حفظ کنند. برای این منظور است که دروغ می‌سازند ، مردم را بر آنها می‌شورانند ، بالای منبرها هو می‌کنند.

مثلاً یکی از حرفهای کسروی اینست که می‌گوید ما همه مردم یک کشوریم ، باهم برادر و خواهریم ، چرا باید یکی بهائی ، یکی سنی و دیگری شیعه باشیم و آن وقت بر سر این دو دستگیها باهم نزاع کنیم و همدیگر را بکشیم؟!. بیایید حرفهامان را بزنیم و همه با عقل خودمان یک راه راست را بگیریم و مانند یک خانواده‌ی خوش و خرم ، برادر و خواهروار زندگانی کنیم. کشورمان را آباد نماییم ، از دنیا بیشتر از این استفاده بریم.

ولی این حرفها برای آخوندها ناگوار است. زیرا آنها همیشه می‌خواهند بین مردم نفاق باشد که خودشان سود برند. روضه‌خوانیها همه لعنت بر عُمَر و ابوبکر است. اگر مردم از اینها دست بکشند و دیگر شیعه و سنی در کار نباشد ، دیگر آخوند برای کی روضه بخواند و بد به عُمَر و عثمان بگوید و بنام دین و خدا دروغ بسازد؟!.

در اینجا یک چیزی یادم افتاد ، می‌گویم تا بفهمید که این آخوندهای روضه‌خوان تا چه اندازه دغلکارند.

یک شب یکی از روضه‌خوانها منزل ما بود. چند نفر از شیعیان کویت هم بودند. بساط تریاک هم پهن بود و آقای آخوند با کیف می‌کشید. یکی از آن شیعیان که تاجر محتکری بود این آقا را دعوت کرد که برای دهه‌ی محرم به کویت برود و روضه بخواند. زیرا در کویت چون بیشتر مردم سنی‌اند روضه‌خوان شیعه صرفش نمی‌کند برود آنجا. خلاصه قرار بر این گرفت که خود آن تاجر ۳۰۰۰ ریال و از بقیه هم ۱۰۰۰۰ ریال برایش جمع کنند. البته خوراک و خانه هم منزل آقای تاجر. ولی گفت باید مواظب بود که در موقع روضه‌خوانی لعنت بر عمر و ابوبکر نکنی زیرا شیخ کویت سنی است و خطر دارد. آقای آخوند که این حرف را شنید گفت پس کار دشوار است ، و چون مجلس خصوصی بود گفت محور گفتگوی ما لعنت بر این خلفا است.

مقصود اینست که ببینید چطور دین یاد مردم می‌دهند و به چه وسیله پول می‌گیرند و از کار بی‌شرمانه‌ی خود خجالت نمی‌کشند. این بود مختصری از حرفهایی که آخوندها می‌زنند و دیدید که همه‌اش بی‌سر و ته و پوچ بود. حالا می‌فهمید که چرا آخوندها دشمن کسروی هستند؟.

❑ در اینجا سخن آقاجلال تمام می‌شود و کدخدازاده پس از اظهار تشکر از آقاجلال می‌گوید :

... : ما از این شب‌نشینی بسیار بسیار سود بردیم و خیلی ممنون شدیم. بخصوص اطلاعاتی که درباره‌ی آقای کسروی بما دادید مایه‌ی خشنودی ما گردید. این آخوندهای پست یک طور این مرد را پیش چشم ما جلوه داده بودند که تعجب می‌کردیم. راستی چنین مرد فداکاری قابل ستایش است. خواهش دارم اگر از کتابهای او در دسترس دارید بمن بدهید یا راهنماییم کنید که بخرم و برای زارعین بخوانم بلکه این بیچاره‌ها را هدایت کنم و حتا دیگر نمی‌گذارم سایه‌ی یک عمامه‌بسری هم از آن طرفها عبور کند.

راستی آدم اگر خوب فکر کند این آخوندها می‌گویند اگر کسی کوچکترین حرفی بر ضد ما بزند خدا بر او خشم می‌گیرد ولی ما می‌بینیم این آقای کسروی که با سرعت دارد دکان آنها را تخته می‌کند گذشته از اینکه مورد خشم خدا واقع نمی‌شود ، چندی پیش هم که باو دو تیر و زخمهای زیادی با چاقو زدند ، پس از سه روز شروع به نوشتن کرد. معلوم می‌شود که خدا می‌خواهد این کوششها را بکند. خدا باین مرد بزرگوار قوت بیشتری دهد و امیدواریم که ما هم تا می‌توانیم درس پیش‌بردن حرفها و حقایقی که می‌گوید کوشش کنیم.

❑ شب‌نشینی تمام می‌شود و در آخر کار رمضان کفّاش هم متقاعد شده با روی خوش از آقاجلال خداحافظی می‌کند و می‌گوید تمام این حرفها راست بود و قول می‌دهد که دیگر به آخوندها خوش‌بین نبوده از آنها و حرفهاشان دوری کند.

پایان ــ ع. ب

این دفترچه‌ها را بخوانید
و بدیگران هم بدهید بخوانند.

«بدرالشریعه» شعر سروده

جناب آقا از میدان دررفت

چگونه حاجی‌حسن پس از چهل سال مسلمان شد!

حاجیهای انباردار چه دینی دارند؟

حسن کتاب حافظش را می‌سوزاند

رمضان کفاش از روضه برگشته

شیخ‌قربان از نجف می‌آید

عطسه به صبر چه ربط دارد؟!

فلسفه‌ی روزه

گفت و گو ـ اوستا رجبعلی دین یاد می‌گیرد

دفترچه‌ها را می‌توانید از کانال تلگرامی «کتابخانه‌ی پاکدینی» بنشانی زیر دریافت کنید :

https://telegram.me/kasravi_ahmad